

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

جلسه بیست و ششم؛ ۱۴۰۲/۰۸/۱۶ فقه العروة الوثقی (اجتهاد و تقلید) استاد علی دوست

بحث‌هایی که این روزها مطرح می‌شود خیلی از آن‌ها بحث عام و روش‌شناسانه است، مثلاً این کاری که روی واژه تقلید داریم انجام می‌دهیم، یک بحث روشی است که در هر واژه‌ای اگر بخواهیم کار کنیم بدانیم چگونه باید وارد شویم. می‌گویند درس خارج یاد دادن روش است؛ پس باید بیشتر بر یادگیری روش‌ها و مدیریت بحث و امثال آن تمرکز و دقت داشته باشیم. حالا ما کلمه تقلید را بررسی می‌کنیم. این بحث‌هایی که دیروز بیان شد، بحث‌هایی نیست که یک جا، دوجا گفته شده باشد که حتماً یک واژه باید در نص معتبر باشد تا بگوییم این واژه قبلاً آمده است. خیر. اگر واژه‌ای در نص غیر معتبر هم بود می‌تواند بیان‌گر سابقه آن باشد اگرچه در کلام امام نبوده است.

اما اگر نص معتبر بود آیا مجوز می‌شود ما آن واژه را به قول عرب‌ها حرفیاً بحث کنیم و معطل شویم؟ خُب اگر واژه موضوعیت ندارد چی؟ این یک بحث است. بحث دیگر اینکه اگر واژه‌ای موضوعیت دارد چه کسی باید عهده‌دار بررسی آن شود؟ آیا وظیفه فقیه بما هو فقیه است؟ یا نه این کار فقیه نیست؟ اگر یک فقیه هم وارد می‌شود باید یادآوری کند به عنوان فقیه وارد نشدم مثلاً نظرم این هست و برداشت عرفی من این هست. ثمره این بحث در تقلید و پیروی کردن معلوم می‌شود که اگر کار، لغت-شناسانه و عرف‌شناسانه باشد، دیگر مقلد نمی‌خواهد از ایشان متابعت کند. این‌ها بحث‌ها و نکات روشی است.

پرسش و پاسخ

۱- آیا اصل در موضوعیت داشتن واژه است یا اصل در طریقت آن است؟

پاسخ: قرار شد که برخی از واژه‌ها موضوعیت نداشته باشد. حدیث امام کاظم؛ در رابطه با خمر نیز بیان شد، فقها در خود کلمه خمر بسیار معطل شده‌اند و قرآن کریم می‌فرماید: «انما الخمر و المیسر...» و بعد آمده و گفته‌اند، خمر یعنی شراب انگور و الا مایع مسکری را اگر از برنج، خرما، جو و... بگیرند خمر نیست زیرا می‌خواستند شراب‌خواری خلفا را درست کنند. امام کاظم؛ می‌فرمایند، اصلاً خمر موضوعیت ندارد «لم یحرم الخمر لاسمها»، حالا اگر چیزی مانند قرص و... باشد حکمش چیست؟

ببینید اگر منظور از اصل این باشد که گفته شود اصل بر موضوعیت داشتن است و به هیچ چیز توجه نشود و بعد گفته شود طریقت دلیل می‌خواهد. اگر این را پرسید می‌گویم نه اصل بر موضوعیت است و نه اصل بر طریقت واژگان است؛ اما اگر منظور این است که فقیه دقت خود را داشته باشد و قرائن حالیه، مقالیه یا جنس خود حکم را ببیند، اگر آخر کار به هیچ چیز نرسید می‌توان گفت اصل بر موضوعیت است. پس اگر بعد از بررسی قرائن و شواهد باشد، بله، اصل بر موضوعیت است. مثلاً اگر در روایت آمد «الکلب نجس» خُب کلب طریق به چیست؟ معلوم است که موضوعیت دارد، زیرا اگر قرار باشد چیز دیگری نجس یا پاک باشد دلیل جدا می‌خواهد؛ اما اگر شواهد و مناسبات حکم و موضوع

را بررسی کردیم و گفتیم طریقت ندارد درست است، زیرا طریقت داشتن دلیل می‌خواهد و ما این را قبول داریم.<sup>۱</sup>

۲- آیا می‌شود ما دو تا مفهوم‌شناسی درست کنیم؛ مفهوم‌شناسی فقهی و لغوی؟

پاسخ: علت این سؤال این است که به صاحب عروه عرض کردیم مفهوم‌شناسی کار فقیه نیست و شما به چه مجوزی تقلید را معنا می‌کنید؟ اگر به عنوان صاحب عروه و فقیه معنا می‌کنید کار درستی نیست. اما اگر به عنوان یک شخصی که برداشت عرفی خود را از تقلید می‌گوید، بسیار خوب این دیگر تقلید هم ندارد چون ممکن است فردی دیگر برداشت عرفی‌اش با شما متفاوت باشد.

اگر واقعاً مفهوم‌شناسی نیاز به مراجعه به ادله و اسناد و تعارض ادله دارد و باید سایر ادله را ببینند این می‌شود کار فقیه و به قول شما می‌شود مفهوم‌شناسی فقهی، مثلاً در قرآن آمده است فتیموا صعبداً طیباً. در صعبداً بحث است که آیا روی زمین را می‌گویند یا شامل معادن و داخل زمین هم می‌شود؟ کسی ممکن است مثل ما بگوید آقایان بزرگان فقه این سؤال به شما چه ربطی دارد! ممکن است کسی بگوید مراد از صعبداً طیباً نیاز دارد سایر ادله را ببینیم مثلاً از سایر ادله استفاده کنیم که آیا می‌شود بر داخل زمین هم تیمم کرد یا نه؟ اگر این باشد می‌شود کار فقیه. اما اگر نه فقط می‌خواهند همین آیه را معنا کنند و سراغ ادله نمی‌خواهند بروند و اصلاً تعارض ادله نیست، اینجا کار فقیه نیست. پس مفهوم‌شناسی فقهی و لغوی را انکار نمی‌کنیم اما تعیین جای آن دست ما نیست.<sup>۲</sup>

بعضی گفته‌اند اگر موضوع پیچیده باشد کار فقیه است و اگر ساده باشد کار فقیه نیست! این را چه کسی گفته است؟ خیلی وقت‌ها موضوع پیچیده است ولی کار فقیه نیست و گاهی پیچیده نیست و کار فقیه است. این‌ها حرف‌های ساده است و کسی که روی این موضوعات متمرکز شده می‌فهمد که این نظرات چقدر عامیانه و ساده است و این امور معیار نیست، بلکه معیار آن است که هر جا بخواهد از ادله استفاده شود و فقیه باید ادله را متعاضد حلقوی ببیند یا تعارض ادله باشد و از ادله در آورد، مانند مفهوم صلاة که نمی‌توانیم از لغت در آوریم اینجا کار فقیه است. اما جایی که کار فقیه نیست و باید از لغت استفاده شود کار غیر فقیه است.

۳- اگر دو مشتق از یک ماده باشد یک معنا دارد؟

دیروز گفته شد که گاهی دو تا مشتق از یک ماده، اقتضاءات متفاوتی دارند مثل تقلید با «ان یُقَلَّد» که گفتیم ممکن است فرق کند. یا ظلم با ظالم. این مطلب اثرات فقهی بزرگی دارد. مثلاً قرآن می‌گوید «انما

---

۱. ما معمولاً واژگان ادله امضایی شارع را می‌گوییم باید با توجه به عرف و عقلاً ترجمه شود، مثلاً در قرآن داریم «احل الله البیع». آیا مراد از این بیع هر بیعی است یا بیع غیر سفهی. خوب شما می‌گویید احل الله البیع، مطلق است و خدا می‌توانست بیع غیر سفهی بگوید. ولی در محیط عقلاً بیع سفهی اصلاً امضا نشده و منکر و مردود است. لذا نمی‌توان از اطلاق احل الله البیع استفاده کرد. چون این عبارت در محیط عقلاً آمده است و از احکام امضایی شارع می‌باشد، پس آن محدودیت عقلایی خودش را بر احل الله البیع تحمیل می‌کند. خوب اینجا که از موضوعیت نمی‌افتد ولی مقید می‌شود.

۲. ر.ک: «فقه و عرف»

المشركون نجس» بعد اگر در جایی از قرآن گفت «من الذین اشركوا»، آیا می‌توانیم بگوییم عبارت «من الذین اشركوا» یعنی مشرک و نجس بودن مشرکین را به آن‌ها سرایت دهیم؟ خیر، للمشرك اقتضاء و للذین اشركوا اقتضاء آخر. ما این مطالب را گفتیم تا شما این سؤال را نپرسید.

۴- آیا مفاهیمی مثل تقلید و متابعت به سیره عقلا اشاره دارد و باید به سیره پردازیم؟

پاسخ: این را در آینده بررسی خواهیم کرد.

۵- آیا وقتی روایتی سند نداشت ممکن است کلمه هم جعلی باشد و معصوم آن را نگفته باشند؟

پاسخ: اشکال مذکور این است که دیروز گفتیم درست است روایت امام عسکری؛ طبق نظر برخی سند ندارد ولی کلمه تقلید در آن آمده است و اتفاقاً در روایت هم معنا شده است به قبول قول غیر بدون حجت. حالا اگر روایت جعلی است این کلمه هم جعلی است! دقت داشته باشید ما می‌خواهیم بگوییم این کلمه آن زمان هم بوده است. مثلاً یک وقت شما می‌گویید احتمال دارد این روایت را ۴۰۰ سال بعد درست کرده‌اند، خُب در این صورت معلوم نیست این کلمه برای عصر معصوم بوده است. ولی اگر روایت در تفسیر امام عسکری؛ است و تفسیر امام عسکری؛ هم از کتبی است که برای هزار و خرده‌ای سال می‌باشد ولی معلوم نیست امام عسکری؛ فرموده باشند. پس نگوید اگر روایت جعلی شد کلمه آن هم به درد نمی‌خورد. می‌خواهیم بگوییم این کلمه اگرچه از غیر معصوم باشد استعمال شده و متداول است. اصلاً حرف جدید ما در برابر آیت‌الله خوئی همین بود که اگر بخواهیم بدانیم کلمه‌ای هست یا نه و سابقه آن را بدانیم، نیاز به روایت سنددار نیست، بلکه همینکه در تفسیر امام عسکری؛ آمده است کفایت می‌کند.

تذکر: دیروز مثالی را زدیم، خون داخل تخم مرغ. همان موقع هم حواسم بود که این بحث، بحث مصداق‌شناسی است نه مفهوم‌شناسی. من هم می‌خواستم مثالی بزنم برای جایی که فقها حق ورود دارند، دوست ما فکر کرده است که این بحث مفهوم‌شناسی است و فقها باید داخل شوند و اشکال گرفته‌اند که مثال دقیق نیست. ولی من حواسم بود فقط می‌خواستم بگویم کجا فقیه باید وارد شود.

نکات

من قبلاً تصورم این بود که واژه تقلید در قرن ۳ یا ۴ پیدا شده است. مخصوصاً در جایی خوانده بودم (به نظرم دائرة المعارف بزرگ اسلامی) که کلمه تقلید به همین معنای خاص خودش از نیمه دوم قرن چهارم یعنی سال ۳۵۰ به بعد پیدا شده است. بعد که در روایت منسوب به امام عسکری؛ دیدم خُب حدود ۱۰۰ سال به عقب رفتیم و اگر هم ساخته باشند در همان ایام ساخته‌اند و امام؛ هم سال‌های ۲۳۲ تا ۲۶۰ زندگی می‌کردند. ولی این مطلب قدیمی‌تر است.

در کافی باب التقلید وجود دارد و روایتی را از امام رضا؛ نقل می‌کند که واژه تقلید در خود کلمات ائمه بوده است و منحصر به عصر امام عسکری؛ هم نیست. ببینید وقتی بزرگواری مانند آقای خوئی تتبع

ناقص انجام می‌دهد چه اشتباهی صورت می‌گیرد. شخصی به نام محمد بن عبیده همدانی<sup>۳</sup> می‌گوید: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبِيدَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ ع: يَا مُحَمَّدُ أَنْتُمْ أَشَدُّ تَقْلِيدًا أَمِ الْمُزَجَّيَّةُ قَالَ قُلْتُ قَلَدْنَا وَ قَلَدُوا فَقَالَ لَمْ أَسْأَلْكَ عَنْ هَذَا فَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي جَوَابٌ أَكْثَرَ مِنَ الْجَوَابِ الْأَوَّلِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع إِنَّ الْمُزَجَّيَّةَ نَصَبَتْ رَجُلًا لَمْ تَفْرُضْ طَاعَتَهُ وَ قَلَدُوهُ وَ أَنْتُمْ نَصَبْتُمْ رَجُلًا وَ فَرَضْتُمْ طَاعَتَهُ ثُمَّ لَمْ تُقَلِّدُوهُ فَهُمْ أَشَدُّ مِنْكُمْ تَقْلِيدًا.»<sup>۴</sup>

در این روایت حضرت؛ می‌پرسند آیا شما شیعیان اشد تقلیداً هستید یا مرجئه؟ در این روایت از واژه تقلید استفاده شده است. در ادامه امام؛ نیز تقلید را هم معنا می‌کنند. در واقع ما دنبال دو چیز هستیم: ۱- کاریست این واژه در قرون اولیه اسلام. ۲- معنای این واژه در قرون اولیه.

مرجئه قومی بودند که معتقد بودند ما وظیفه نداریم مانند خوارج، کافر و مسلمان را تعیین کنیم. اینها مربوط به خدا در آخرت است. البته بعداً مرجئه منحرف شدند و به نوعی اباحه‌گری افتادند. وقتی می‌گویند مرجئه یعنی جمعیت غیر متعبد و غیر ناسک و غیر متشرع.

محمد بن عبیده گفت: هم ما مقلد هستیم و هم آنها. یعنی ما مقلد شما هستیم و آنها مقلد شیخ خودشان. امام؛ ناراحت شدند و فرمودند: من از تو این سؤال را نکردم. حرف محمد بن عبیده درست بود اما پاسخ امام؛ نبود، زیرا اگر امام؛ می‌پرسیدند کدام یک از شما مقلد هستید و کدام یک مقلد نیستید این پاسخ صحیح بود ولی پرسش امام؛ از درجه تقلید بود و جواب، جواب امام؛ نبود.

محمد بن عبیده گفت من جواب دیگری ندارم. امام؛ فرمودند و گلایه کردند: آنها اگر بر باطل هم هستند در باطل خودشان مردند؛ یک کسی را رئیس خود کردند و پشت سرش راه افتادند با اینکه اطاعتش را واجب نمی‌دانستند. بحث سر اطاعت و اطاعت نکردن است. یعنی آنها کسی را جلو انداختند و اطاعت کردند با اینکه اطاعتش را واجب نمی‌دانستند. اما شما هر جا می‌نشینید می‌گویید اطاعت او (امام؛) را واجب می‌دانید ولی درست تقلید نمی‌کنید. پس آنها از شما مقلد ترند. حضرت امیر؛ هم بیان کرده‌اند که آنها بر باطل اند و شما بر حق ولی آنها بر باطل خود مصمم تراند.

حدیث مذکور دو چیز به ما میدهد: ۱- سابقه تاریخی این واژه (تقلید) که می‌رسد تا عصر امام رضا. (دوستان زحمت کشیدند از کتاب سلیم بن قیس و قرب الاسناد روایاتی را فرستاده‌اند). ۲- جالب این است که این واژه همین معنای امروزی را دارد و دیگر لازم نیست که بگوییم چه کسی چیزی را گردن

۳. در این روایت دو تا همدانی است. فرد نخست همدانی است که همان همدان خودمان است اگرچه در کافی همدانی ثبت شده است و نفر دیگر همدانی است که برای یمن می‌باشد.

۴. قاعداً باید امام کاظم باشد ولی نسبت به ایشان می‌گویند ابوالحسن الاول. اهل رجال می‌گویند مقصود در اینجا امام رضا است و ما هم قبول می‌کنیم و در بحث ما تأثیری هم ندارد.

۵. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۵۳.

کس دیگر انداخته است که آقای خوئی تلاش خوبی کردند و معنای تقلید را بیان کردند. مثلاً در لغت وقتی مردی گرنبندی را گردن خانمش می‌اندازد می‌گوید «قلدتُ المرأةُ تقلیداً». یا آنجایی که کفشی را گرد قربانی در حج می‌اندازند تقلید گویند. در برخی از لغات آمده است متابعت کردن بدون برهان تقلید است، اگر برهان خواستید دیگر تقلید نمی‌شود. اگر شما دکتر رفتید و از سیر تا پیاز علت تجویز را پرسید به این تقلید نمی‌گویند. اما اگر دکتر رفتید و شما هم بدون دلیل و دغدغه داروی او را مصرف کردید به این تقلید گویند.

پس تقلید در متون دینی به معنای متابعت بدون دلیل بوده است. در روایت امام عسکری ؛، سائل می‌پرسد: چطور یهودی‌ها از علمایشان تقلید می‌کنند ملامت می‌شوند ولی عوام اگر از علما تقلید کنند ملامت نمی‌شوند؟ امام ؛ فرمودند اینطور نیست؛ عوام ما هم اگر از علمایی که از تکالب بر دنیا و حرام ابایی ندارند و از فسقه از فجره باشند و تقلید شوند ملامت می‌شوند. اما اگر عوام فقیهی را پیدا کردند که اینگونه باشد: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ»، اینجا نباید بگویی این تقلید بد است و برخی بی‌ادبی می‌کنند که تقلید کار فلان حیوان است. این تقلید، تقلید محمود و مشکور است و اساساً زندگی انسان بر اساس تقلید است. من و شما در همه کارهایمان محقق هستیم یا تقلید می‌کنیم؟ اگر فقها اینطور باشند عوام از این‌ها تقلید کنند. ولی سوگمندانه این تقلید برای بعضی از فقهای شیعه است و خود مردم باید به یک تصفیه دست بزنند و گاهی ممکن است در این تصفیه کم لطفی و اشتباه کنند ولی اصل و ضرورت آن از بین نمی‌رود. خب این صدر روایت، گفته است تقلید قبول و تصدیق قول است.

مبنی بر اینکه این روایت برای امام ؛ باشد آمده است: «للعوام ان یقلدوه» آیا تقلید یک واجب است یا امتیاز؟ اگر امتیاز به مکلف است با «لام انتفاع» می‌آید و اگر وظیفه باشد قاعداً باید می‌گفتند «علی العوام ان یقلدوه». ممکن است گفته شود روایت نقل به معنا شده است و به جای «لام»، «علی» آمده است. ما اینقدر نقل به معنا را قبول نداریم که راوی به جای «علی»، «لام» بگوید. البته در ادبیات برای «لام» معانی زیادی گفته‌اند، اما معانی نفع برای «لام» و ضرر برای «علی» را برخی از ادبا گفته‌اند که بر قله ادب قرار ندارند و ادبایی که بر قله ادب هستند من ندیدم این معانی را بگویند. اما با این حال در کلام عرب زیاد می‌آید و به سلسبیل مراجعه شود. پس «لام» برای نفع و «علی» برای ضرر در عرف عرب قابل انکار نیست.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین